

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

بعد از این که مرحوم آخوند جواب صاحب فصول را دادند که نزاع در مشتق اصولی منحصر به اسم فاعل نیست، عبارتی دارند که در این که آیا این عبارت، مطلب مستقل و جدیدی است، و یا این که این عبارت، اشکال به صاحب فصول بوده و می خواهد جواب صاحب فصول را بدهد و اگر در جواب صاحب فصول است، به کدام قسمت، جواب می دهد؛ احتمالاتی است.

آخوند می فرماید: مشتقات از حیث مبدأ، اختلاف دارند و این اختلاف در مبادی موجب اختلاف در کیفیت تلبس می شود:

- بعضی از مشتقات مبدأشان عنوان فعلی را دارد، یعنی: بالفعل، باید يك فعل خارجی محقق باشد، مثل ضارب که مبدأ آن ضرب است و ضرب جنبه فعلیت را دارد، یعنی: اگر ضرب در عالم خارج بالفعل محقق نشود ضارب معنا ندارد.

- بعضی از مشتقات مبدأشان شأنی است، مثلاً می گوئیم: شجرة مثمرة. مثمر مشتق است و مبدأ آن ثمره است که ثمره عنوان شأنیت را دارد، یعنی: درختی که صلاحیت و قابلیت میوه دادن را دارا باشد به این درخت می گوئیم: شجرة مثمرة. درخت کاج را هیچ وقت «مثمره» نمی گوئیم؛ زیرا شأنیت میوه دادن را ندارد. و لذا اگر درخت میوه ای بالفعل در آن میوه هم نباشد - مثلاً فصل زمستان است و الآن میوه ندارد - ولی چون که شأنیت میوه دادن را دارد این جا مشتق را استعمال کرده و می گوئیم: شجرة مثمرة.

- بعضی از مشتقات، مبدأشان از سنخ صناعات و جَرَف است مثل خیاط، نجار و آهنگر. این مشتقات که مبدأشان يك صنعت یا يك حرفه در عالم خارج است، باز کیفیت تلبسشان فرق می کند. نجار، مادامیکه این شغل را می داند و از این شغل در عالم خارج اعراض نکرده باشد به او نجار می گوئیم. اگر روزی این شغل را فراموش کند یا در عالم خارج از آن اعراض کند، به او نجار اطلاق نمی شود.

- بعضی از مشتقات، مبدأ آنها ملکات نفسانیه مثلاً مجتهد که مبدأ او همان ملکه نفسانی اجتهاد است و مجتهد کسی است که قدرت بر استنباط احکام شرعی داشته باشد، ولو این که الآن يك فتوی هم نداده باشد.

پس مشتقات از حیث مبادی، مختلف هستند. این اختلاف مشتقات از حیث مبادی موجب اختلاف در کیفیت تلبس می شود به این بیان که:

آن جا که مبدأ فعلی است، تلبس به خود فعل است، و انقضاء زمانی است که فعل تمام شود.

و آن جا که مبدأ عنوان شأنی را دارد تلبس مادامی است که این شأنیت موجود است، و انقضاء زمانی است که شأنیت از بین

برود مثل درختی که خشك شود، می‌گوییم: تلبس مبدأ اثمار از بین رفت.

در صناعات و ملکات هم همین‌طور است، یعنی: مادامیکه شخص، قوه استنباط احکام شرعیه در او باشد به او مجتهد اطلاق می‌کنیم و می‌گوییم: متلبس به این قوه و مبدأ است؛ و اگر در اثر مرض یا کحولت، این قوه را از دست داد به او مجتهد نمی‌گوییم.

پس اختلاف مشتقات از حیث مبادی، موجب اختلاف در کیفیت تلبس می‌شود؛ ولی این سبب نمی‌شود که بیاییم در اصل نزاع، دخل و تصرف کنیم و در آنچه که منظور ما از مشتق اصولی است دخل و تصرف کنیم. مقصود ما این است که می‌خواهیم ببینیم که هیئت مشتق برای چه معنایی وضع شده است و آیا مشتق از جهت هیئت برای خصوص متلبس وضع شده است یا برای اعم از متلبس و غیر متلبس؟

این مطلب آخوند بود که نقل شد. حالا آیا این مطلب مستقلی است که آخوند آن را در جواب يك توهمی بیان فرموده است؟

از حاشیه مرحوم شیخ عبدالحسین رشتی چنین استفاده می‌شود که ممکن است کسی توهم کند که اختلاف در مشتقات از حیث مبادی موجب، اختلاف در نزاع شود و مرحوم آخوند با بیان این مطلب از آن توهم پاسخ می‌دهند.

ولی از اکثر محشّین کفایه استفاده می‌شود که این حرف آخوند جواب از صاحب فصول است.

صاحب فصول در دنباله مباحث خودش در أمر سوم از فصل دوم در بحث مشتق در کتاب فصول، این مطلب را فرموده است که: برای این‌که ما در باب مشتق نظریه بدهیم، به‌طور کلی نمی‌توانیم نظر بدهیم؛ بلکه می‌گوئیم: اگر مشتقی دارای مبدأیی از مبادی فعلی بود، این‌جا می‌گوییم: مشتق، حقیقت در اعم است. اما اگر مشتق دارای مبدأیی از مبادی شأنی یا ملکه‌ای یا صنعت و حرف بود، این‌جا می‌گوییم: مشتق حقیقت در خصوص متلبس است.

آخوند این حرف را ردّ می‌کند که مبدأ مشتق هرچه باشد سبب اختلاف نظر در محلّ نزاع نمی‌شود.

بعد آخوند می‌فرماید: مشتق محلّ نزاع در علم اصول به يك اعتبار اعم از مشتق در ادبیات است. مشتق اصولی بعضی از الفاظی که نزد ادباء عنوان جامد را دارند - مثل زوج - را هم شامل می‌شود، یعنی: بحث می‌کنیم که اگر مردی، زوجه‌ای داشت، حالا بعد از طلاق دادن و بعد از این‌که تلبس به زوجیت منقضی شد آیا بر آن زن، صدق زوجه می‌شود یا خیر؟ پس ما در اصول از چنین الفاظی هم بحث می‌کنیم؛ و علتش این است که مشتق اصولی، جایی است که يك ذاتی است که متصف به يك مبدأیی شود و ما يك مفهومی را انتزاع کنیم، و در این‌جا زوجیت با آن زن اتحاد پیدا کرده است.

پس نتیجه این می‌شود که نسبت بین مشتق اصولی و ادبی، عموم و خصوص من‌وجه است، یعنی: يك مادّه اجتماع و دو مادّه افتراق دارند:

- اما مادّه اجتماع مثل اسم فاعل، اسم مفعول و ... که هم مشتق ادبی هستند، زیرا مشتق ادبی عبارت است از: لفظ يؤخذ من لفظ آخر؛ و هم مشتق اصولی هستند، زیرا يك مبدأیی است که با يك ذاتی اتحاد پیدا کرده است.

- اما مادّه افتراق مشتق ادبی از مشتق اصولی - یعنی: چیزی که در ادبیات، مشتق است ولی در اصول، مشتق نیست - مثل افعال که فعل ماضی و مضارع از نظر ادبی، مشتق است ولی از نظر اصولی، مشتق نیست؛ زیرا در ضرب مبدأیی که دلالت کند با

ذاتی اتحاد پیدا کرده است وجود ندارد.

بله، ضَرْبَ دلالت بر اسناد دارد ولی دلالت بر اتّحاد ندارد؛ و فرق ضَرْبَ با ضارب همین است که ضارب دلالت بر اتحاد دارد، یعنی: خارجاً ذات با مبدأ اتحاد دارد، ولی ضَرْبَ دلالت بر اتحاد ندارد.

- اما مادّه افتراق مشتق اصولی از مشتق ادبی مثل زوج، حدّ و... که از نظر اصولی، مشتق است ولی از نظر ادبی، مشتق نیست.

آخوند ابتداءً می‌فرماید: نسبت بین مشتق اصولی و ادبی، عام و خاص منوجه است؛ و مشتق اصولی را طوری تعریف می‌کنیم که جامد در ادبیات هم مشتق اصولی می‌شود. اما اگر کسی گفت: نمی‌توانیم بپذیریم که جامد داخل در مشتق باشد، آخوند می‌گوید: مانعی ندارد، ولی چنین می‌گوییم که ما در مشتق از مشتق ادبی و جوامد بحث می‌کنیم.

#### فرع فقهی

بعد مرحوم آخوند شاهدهی می‌آورد که بعضی از جوامد - مثل زوج - داخل در محلّ نزاع است.

شاهد مورد نظر، يك مسأله فقهی است که فخر المحقّقین در کتای ایضاح بیان فرموده است که چنین است:

اگر مردی دو زوجه کبیره داشت و يك زوجه صغیره سوّمی را هم که در ایّام شیر خوارگی است به ازدواج خود در آورد و سپس این زوجه صغیر را ابتداءً در اختیار زوجه کبیره اوّل قرار داد تا از او ارتضاع کند و زوجه صغیره هم به مدّت يك شبانه روز و به مقداری که برای تحقّق رضاع لازم است از کبیره اوّل شیر خورد؛ بعد از اتمام يك شبانه روز، آن زوجه صغیره را به کبیره دوّم داد و زوجه صغیره هم از او به مدّت يك شبانه روز و به میزان تحقّق رضاع، شیر خورد؛ به مجردی که زوجه صغیره از زوجه کبیره اوّل شیر خورد، زوجه کبیره اوّل بر این مرد حرام می‌شود؛ زیرا زوجه کبیره اول به خاطر شیر دادن به زوجه صغیره، عنوان امّ الزوجه پیدا می‌کند و این عنوان یکی از محرّمات ابدی است.

زوجه صغیره هم بر مرد حرام می‌شود، به شرط اینکه به زوجه کبیره اوّل دخول کرده باشد؛ زیرا در این صورت، زوجه صغیره بعد از ارتضاع از زوجه کبیره، عنوان بنت الزوجه پیدا می‌کند و می‌دانیم که هر بنت الزوجه‌ای - ربیبه - بر مرد حرام نیست و در صورتی که مادر دختر، مدخول مرد قرار گیرد چنین بنت الزوجه‌ای بر مرد حرام می‌شود.

شاهد بحث در زوجه کبیره دوم است؛ زیرا وقتی زوجه صغیره را به زوجه کبیر دوّم می‌دهند که او را شیر دهد و او هم شیر می‌دهد:

اگر گفتیم: مشتق، حقیقت در اعمّ است، یعنی: بر آن زوجه صغیره - ولو از جهت اینکه ابتداءً شیر زوجه کبیره اوّل را خورده، بنت الزوجه شده و دیگر زوجه مرد نیست - هنوز اطلاق زوجه می‌شود و صدق زوجه بر او حقیقی است، بنابر حقیقت بودن مشتق در اعمّ، آن زوجه کبیره دوم عنوان امّ الزوجه پیدا می‌کند - زیرا بر آن زوجه صغیره هنوز عنوان زوجه اطلاق می‌شود ولو به مقتضای ارتضاع از زوجه کبیره اوّل، بنت الزوجه شده و دیگر زوجه مرد نیست - و بر مرد حرام می‌شود.

ولی اگر گفتیم: مشتق حقیقت در متلبّس است؛ اگر زوجه کبیره دوم به زوجه صغیره شیر داد، زوجه کبیره دوم عنوان امّ الزوجه پیدا نمی‌کند و بر مرد حرام نمی‌شود؛ زیرا این صغیره قبلاً زوجه بوده است و پس از ارتضاع از زوجه کبیره اوّل دیگر زوجه نیست، زیرا با ارتفاع از او بنت الزوجه شده و لذا الآن دیگر زوجه نیست و نیز گفتیم که مشتق هم حقیقت در متلبّس

است.

در اینجا باید به دو نکته اشاره نماییم:

1. مرحوم آخوند آورده‌اند: مع الدخول بالكبيرتين در حالی که برای حرمت صغیره و مرصغه اولی فقط دخول به مرضعه اولی لازم است. البته در کتاب ایضاح الفوائد آمده است: مع الدخول با حدی الکبیرتین و برخی از بزرگان فرموده‌اند صحیح آن است که گفته شود مع الدخول بالكبيرة الاولى.

2. این فرع فقهی در صورتی شاهد ما نحن فيه است که ملاک در حرمت عنوان ام الزوجة باشد، در حالی که در قرآن کریم حرمت روی عنوان امّهات نسائکم رفته است و نساء عنوان مشتق اصولی را ندارد.

#### ضابطه کلی برای مشتق اصولی

هر مبدایی که خارج از يك ذاتی باشد - یعنی: جزء جنس و فصل و نوع نباشد، حالا می‌خواهد عرض باشد مثل بیاض و یا عرضی اعتباری باشد مثل ملکیت - چنانچه اتحاد با ذات پیدا کرد و ما توانستیم مفهومی را انتزاع کنیم، مشتق اصولی است و داخل در محلّ نزاع است.

اما اگر يك مبدایی داخل در ذات یا ذاتیات بود مثل مفهوم انسان که نوع است یا مفهوم حیوان که جنس است یا مفهوم ناطق که فصل است، در این موارد اگر آن مبدأ انقضاء پیدا کند بلاشکال از محل نزاع خارج است مثل انسانی که نمک شد و در این موارد اجماع وجود دارد که مشتق حقیقت در خصوص متلبس است.

در جایی که مبدأ خارج از ذات است، قوام آن ذات به آن مبدأ نیست و لذا معنا دارد که بگوئیم: قد يتلبس بالمبدأ و قد لا يتلبس.

ولی آنجا که مبدایی داخل در ذات است معنا ندارد که گفته شود: قد يتلبس بالمبدأ و قد لا يتلبس بالمبدأ؛ زیرا قوام ذات به آن مبدأ است و اگر آن مبدأ از بین برود و نباشد اصلاً ذاتی نیست که انقضی عنه المبدأ، زیرا در صورتی که تلبس و انقضاء بخواد باشد باید ذاتی باشد تا تلبس ولی در مواردی که مفهوم از خود ذات انتزاع شده و مبدأ داخل در ذات باشد، اگر مبدأ از بین برود ذاتی دیگر نیست که مبدأ از آن منقضی شود.

نکته‌ای که لازم است به آن توجه شود آن است که مراد از صفات خارج از ذاتیات، خصوص ذاتی باب کلیات خمس نیست، بلکه شامل ذاتی باب برهان، یعنی محمولی که از خود يك ذات انتزاع می‌شود بدون اینکه نیاز به ضمیمه‌ای باشد، می‌شود.

**خلاصه اول:** در امر اول از بحث مشتق گفته شد که محلّ نزاع در آن مشتقاتی است که يك مبدایی با يك ذاتی اتحاد پیدا کند مثل ضرب که وقتی با زید اتحاد پیدا می‌کرد ما مفهومی را به نام ضارب از آن انتزاع می‌کردیم. لذا فرمودند مشتق اصولی آن مشتقی است که مبدأ آن با ذات اتحاد پیدا کند؛ و لذا بین مشتق اصولی و مشتق ادبی عموم و خصوص منوجه است.

روی همین بیان فرمودند: ما بر خلاف صاحب فصول - که صاحب فصول، نزاع در باب مشتق را مختص به اسم فاعل کرده است - نزاع را مختص به اسم فاعل نمی‌دانیم؛ بلکه نزاع در اسم مفعول و ... هم جاری است.

